

# منم کوروش

سوغذشت شاهزاده حقیقی ایران زمین



الکساندر جووی

ترجمه مهیل سنی

انتشارات ققنوس

تهران، ۱۳۹۲

Jovy, Alexander

سرشناسه: جووی، الکزاندر، ۱۹۷۱ م.  
عنوان و نام پدیدآور: منم کوروش: سرگذشت شاهزادهٔ حقیقی ایران زمین / الکساندر جووی؛ ترجمهٔ سهیل ستر.

مشخصات نشر: تهران: نفوس، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری: ۳۹۲ ص.

فروست: ادبیات جهان؛ ۲۶، رمان کوتاه؛ ۱۰۳.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸-۰۰۵۲-۶

و ضمیمه فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: I am Cyrus: the story of the real Prince of Persia, ©2011

موضوع: کوروش هخامنشی، شاه ایران، ۵۲۹ ق.م. - داستان

موضوع: داستان‌های گونه انگلیسی - قرن ۲۰ م

موضوع: ایران - ننگان و فرسایران - داستان

شناسه افزوده: ستر، سهیل، ۱۳۲۹ - مترجم

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۲ م ۸-۸۸۲ ج/ PZ۳

رده‌بندی دیویی: ۸۳۳/۹۱۲

شماره کتابشناسی ملی: ۳۰۷۳۷۱۲

این کتاب ترجمه‌ای است از:

**I Am Cyrus**  
*The Story of the Real*  
*Prince of Persia*  
Alexander Jovy  
Garnet Publishing, 2011



انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهیدای واندانمیری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۸۶۳۰ ۶۶۳۰

☼ ☼ ☼

الکساندر جوی

منه‌گوش

سرگذشت شاهزاده حقیقی ایران زمین

ترجمه سهیل سخن

چاپ اول

۱۶۵ نسخه

۱۳۹۲

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۶ - ۰۵۴ - ۲۷۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 600 - 278 - 054 - 6

[www.qoqnoos.ir](http://www.qoqnoos.ir)

Printed in Iran

۲۱۰۰۰ تومان

## فهرست

۱۵	مقدمه مترجم
	کتاب اول: دوستان دوران کودکی
۲۳	۱. عقرب سیاه
۲۴	۲. بازار
۲۵	۳. زنگ
۲۸	۴. جاویدان
۳۱	۵. کابوس پادشاه
۳۸	۶. دو بقچه
۴۹	۷. یتیمان
۶۶	۸. در مسیر عظمت
۷۰	۹. نقشه‌های سلطنتی
۷۳	۱۰. بوی خوش کندر
۸۱	۱۱. روستا
۸۸	۱۲. اهورامزدا
۹۸	۱۳. انتظار
۱۱۷	۱۴. اعتماد

- ۱۳۱ ..... ۱۵. چشمان عقاب
- ۱۳۴ ..... ۱۶. ملکه ایران زمین

کتاب دوم: امپراتوری

- ۱۳۱ ..... ۱۷. در انشان
- ۱۴۰ ..... ۱۸. آشتانا
- ۱۳۴ ..... ۱۹. صرف غذا بر پام
- ۱۵۰ ..... ۲۰. شاهزاده و بانو
- ۱۵۶ ..... ۲۱. قربانیان آستیگ
- ۱۶۶ ..... ۲۲. وحدت
- ۱۷۴ ..... ۲۳. روند معمول
- ۱۷۶ ..... ۲۴. حکم مرگ
- ۱۸۱ ..... ۲۵. دانه‌های انگور
- ۱۹۶ ..... ۲۶. شاهنشاه
- ۲۰۰ ..... ۲۷. دستبند
- ۲۱۱ ..... ۲۸. دریاچه خون
- ۲۲۰ ..... ۲۹. اخباری از لیدی
- ۲۲۹ ..... ۳۰. دیدار با رزیوا
- ۲۳۵ ..... ۳۱. کاساندان
- ۲۴۵ ..... ۳۲. لوحی از جانب روشن
- ۲۵۱ ..... ۳۳. آرامگاه
- ۲۵۸ ..... ۳۴. پیشروی به سوی لیدی
- ۲۶۹ ..... ۳۵. شاهان
- ۲۷۴ ..... ۳۶. کرزوس به نظاره حوادث می‌ایستد

۳۷. عروسی سلطنتی ..... ۲۸۱
۳۸. پادشاہ و فرماندہ ..... ۲۸۶
۳۹. سازندہ امیراتوری ..... ۲۹۲
۴۰. قہرمان ..... ۲۹۶

کتاب سوم: عشق جاودان

۴۱. فتح بابل ..... ۳۱۵
۴۲. زن و شوهر ..... ۳۲۰
۴۳. زندگی ای جدید ..... ۳۳۶
۴۴. بردہ داری ..... ۳۴۱
۴۵. شورای جنگ ..... ۳۵۴
۴۶. پیشروی بہ سوی شرق ..... ۳۶۰
۴۷. خاطرات ..... ۳۶۸
۴۸. تقدیر ..... ۳۷۱
۴۹. و پس آن گاہ ..... ۳۸۷
۵۰. دختر ..... ۳۸۹

حال که از این نقطه دوردست مکانی و زمانی به گذشته‌ها می‌نگریم، سلسله پادشاهی ایران همچون موجی عظیم از قدرت و شکوه انسان جلوه‌گر می‌شود. این سلسله در میان مردمان آسیا، میان خلیج فارس و دریای خزر، حدوداً پانصد سال پیش از مسیح سر برآورد، و تا قرن‌ها، با جلال و عظمتی که هیچ نقصانی نیافت، ادامه پیدا کرد. **چیکب آپت، کودوش کیر (۱۸۷۸)**

Digitized by www.scribd.com  
www.kutubkhana.com





زندگی اکثر ما شعله‌هایی موقتی است که به‌زودی در  
بی‌کراتنگی جاودانگی خاموش می‌شود.

اما هستند انسان‌هایی که از هیچ تلاش و هیچ آسایشی  
دریغ نمی‌کنند، و به این وسیله، به مدد اقداماتشان بر این  
کرهٔ خاکی، روحشان را از گمنامی و فراموشی می‌رهانند و  
برای همیشه در یادها و خاطره‌ها باقی می‌مانند.  
کتاب حاضر سرگذشت یکی از همین مردان است.  
نامش کوروش بود؛ مردی که بعد از مدتی کودوش کبیر  
نامیده شد.

www.khanam.com

خواندم که اسکندر در بابل با یک توطئه به قتل رسیده است. این در حالی است که در اکثر آثار تاریخی آمده که این جوان سی و اندی ساله در بابل بر اثر ابتلا به بیماری مالاریا درگذشته است - حال آنکه هیچ یک از سرداران و سربازان مقدونی در بابل، در همان دوره، به این بیماری مبتلا نشده بودند. همین اواخر در فیلمی مستند در مورد اسکندر، دیدم که با حضور جمعی از شیمیدانان و دانشمندان اروپایی، مسئله توطئه برای به قتل رساندن اسکندر ثابت شد. این در حالی است که ماری رنولت این سه گانه را حدود پنجاه شصت سال پیش نوشته است. تاریخ همیشه و همیشه خیال برانگیز است و رمان یا فیلم بهترین جلوه گاه این تخیل است. مهم این است که نویسنده مسئولیت کاری را که می کند، بپذیرد.

اما در مورد کوروش. دیگر تقریباً همه می دانند که در مورد زندگی کوروش، و به خصوص یک سوم نخست آن، منابع چندانی وجود ندارد. مثلاً، گفته اند و نوشته اند که کوروش بعد از تسخیر اکباتان، پدربزرگش را بخشید، اما در این رمان می خوانیم که کوروش به هارپاگ، سردار ماد، به شکلی غیرمستقیم اجازه می دهد که آستیاگ، پدربزرگش، پادشاه سرزمین ماد، را به قتل برساند. در مورد کوروش و تولدش تیر داستان غریبی نقل شده که هر دوت آن را از میان داستان هایی عجیب تر منطقی تر دانسته و روایت کرده که در رمان آمده است. این که آستیاگ نوه اش را به هارپاگ داده تا او را به جایی دور ببرد و به قتل برساند، سپس بازگشت اتفاقی کوروش نوجوان به قصر و موضوع خال روی شاهنشاهی داستانی است که به عنوان یک موتیف در مورد بسیاری از شاهزادگان در ملل مختلف تعریف شده است. واقعیت این است که آستیاگ به راه هایی بسیار منطقی تر می توانسته کوروش را به قتل برساند. سؤال احتمالی شاید این باشد که آیا ممکن است این داستان را طرفداران بعدی کوروش برای توجیه اقدام او در سرنگون کردن پدربزرگش تعریف کرده باشند؟

اما از این جزئیات که بگذریم، حوادثی که در رمان آمده مستندند. طبعاً بنا بر روال معمول رمان‌های تاریخی، بعضی شخصیت‌ها به داستان اضافه شده‌اند. حمله‌های نظامی، تصمیمات کلان و گاه حتی تاکتیک‌های به کاررفته در نبرد که در رمان حاضر آمده‌اند، همگی پشتوانه‌های مستند تاریخی دارند، اما شخصیتی به نام رابوا و عده‌ای دیگر احتمالاً ساخته ذهن نویسنده‌اند.

می‌ماند چند نکته در مورد کوروش؛ شاید بتوان کوروش را با توجه به شرایط دوران زندگی‌اش و پس‌زمینه تاریخی کل منطقه، از ایران گرفته تا دوردست‌های شرقی منطقه بین‌النهرین، تا حدی شناخت.

قبل از کوروش، پادشاه دیگری نیز بوده که برای اداره مردم و حکومتش قوانینی را مکتوب کرده است: قانون حمورابی. این مجموعه قوانین، یکی از اسناد تمدن در منطقه است. ذکر فقط یک مثال از مجموعه قوانین حمورابی نشان می‌دهد که کوروش در این منطقه چه پدیده جدید و بی‌سابقه‌ای بوده است. یکی از قوانین حمورابی این است: اگر برده‌ای بگوید که من متعلق به صاحبم نیستم، برای اولین بار باید یک گوشش را از بیخ برید، و برای دومین بار... در چنین شرایطی، و در حالی که خود استیگ از راه برده‌فروشی درآمد بالایی داشته و برده‌فروشی کار و حرفه‌ای معمولی در حد آجیل‌فروشی امروزی بوده است، می‌توان حدس زد که مردی که برده‌فروشی را ممنوع می‌کند، و با این حکم کینه عده بسیاری را به جان می‌خورد، چه تفاوت فاحشی با هم‌تایانش داشته است.

درست است که کوروش نیز چون بعضی شخصیت‌های دیگر، احتمالاً از سر جاه‌طلبی و بلندپروازی، در پی تثبیت امپراتوری جهانی بوده است؛ درست است که او به لیدی حمله کرد و این نبرد بسیار کشته داشت، اما دغدغه‌های پادشاهی در آن دوران نیز پیچیده و خاص بوده است. در بسیاری مواقع، اگر سرزمینی در حال رونق یافتن بوده، شاهانش می‌بایست پیشاپیش به فکر اقوام طماع مهاجم می‌بودند، و حتی در بعضی موارد با حملات

پیشدستانه. اما برای شناخت روحیات شخصیت‌ها، باز هم مقایسه کردن آن‌ها با هم ممکن است روشنگر باشد. در سال ۶۸۸ ق.م، وقتی پسر سناخریب، که از جانب پدرش به پادشاهی بابل گماشته شده بود، به قتل رسید، پدرش به بابل تاخت. زن و مرد و کودک را از دم تیغ گذراند و تمام مجسمه‌ها و معابد را ویران کرد، و دستور داد که هیچ کس تا هفتاد سال حق بازسازی این شهر را ندارد؛ تا وقتی که اسرحدون، پسر پادشاه، آن هفتاد سال را به یازده سال کاهش داد و بابل را دوباره ساخت.

در سال ۶۱۲ ق.م، سربازان ماد و بابل با هم به نینوا حمله کردند. امپراتوری آشوریان قربانی بلندپروازی‌های خود شد. و از سال ۶۰۵ ق.م، نبوکدنصر چهل سال را صرف تثبیت حکمرانی بابل بر آشور کرد، چهل سالی که خاک سرزمین آشور غرق به خون شد. باغ‌های معلق بابل برای شهذخت ایرانی‌ای که همسر پادشاه بود ساخته شد تا او احساس دل‌تنگی نکند. بابل به شهری افسانه‌ای و زیبا تبدیل شد که همه ملت‌ها غنچه‌اش را می‌خوردند.

از سال ۵۵۶ ق.م، تاریخ حکمرانی نبوکدنصر آغاز شد، پادشاهی که با خوار کردن مردوک، رب‌النوع بابلیان، و جایگزین کردن سین، رب‌النوع ماه، تنفر مردم و مبلغان اعتقادی شهر را برانگیخت. این مقارن با دورانی بود که هخامنشیان سخت در تلاش بودند؛ تمرین‌های سخت برای تسلط بر هنر اسب‌سواری و تیراندازی، سربازان هخامنشی را کاملاً کارآموز کرده بود، اما بلشصر، پسر نبوکدنصر، توجهی به ایرانیان نکرد. و سپس کوروش پا به عرصه گذاشت. سرزمین پارس در آن دوران چندان قدر نبود که شاهزادگانش بتوانند بلندپروازی‌های منطقه‌ای داشته باشند. اما ظرف سال‌های بعد، کوروش با در پیش گرفتن اصل مدارا و شکیبایی، ملل و حتی قدرتمندان دوران خود را مبهوت کرد. او بدون کشتار بر قلمرو ماد مسلط شد و به یک مفهوم، ایران آن زمان را متحد کرد. برای فتح لیدی جنگید، اما پادشاه لیدی را نکشت. شاید کوروش نمی‌خواست با قتل شاهان، کینه‌دوستانان آن‌ها را برای خود و

مردم ایران بخورد، اما حتی اگر انگیزه‌اش فقط و فقط همین بوده است - که البته بیش از این بوده - باز سطح شعور و آگاهی او در قیاس با افرادی چون آستیاگ و نبوئید روشن می‌شود. کوروش یهودیانی را که به دلیل نپرداختن مالیات به پادشاه بابل، خشم او را برانگیخته و پس از دو بار شورش تبعید شده بودند و شمارشان بیش از چهل هزار تن بود، به دیار خود برگرداند و با آحاد مردم از در سازش و آشتی درآمد. کوروش در دورانی که پادشاهان با خونریزی به قدرت می‌رسیدند و با خونریزی خلع می‌شدند، امپراتوری باثباتی ایجاد کرد که دوست سال با تسلط تمام بر رأس امور باقی ماند، و بابل نیز اقامتگاه زمستانی شاهان ایرانی شد و بابلیان همواره پذیرای آنان بودند. اما در نهایت، نظام اخلاقی و اجتماعی ایران رو به مستی گذاشت و داریوش سوم - آخرین پادشاه هخامنشی - با حدود دوست و شصت هزار سرباز نتوانست در مقابل چهل هزار سرباز مقدونی مقاومت کند، و از میدان نبرد گریخت. نبرد گوگمل و باز شدن درهای بابل به روی اسکندر، رسماً نقطه پایانی بود بر امپراتوری تثبیت‌شده کوروش. و این شکست سال‌ها سال بعد، در نبرد قادسیه تکرار شد؛ سعد اسی و قاض فقط با حدود هفت یا هشت هزار سرباز، و اکثراً پیاده‌نظام، از عهده سپاه سی هزار نفری یزدگرد سوم برآمد. اما از پس تمام این فراز و نشیب‌ها، حتی اسکندر مقدونی نیز پس از لطمانی که در هندوستان متحمل شد، پس از عقب‌نشینی به بابل و مرگ - یا قتل؟ - در آن شهر، و پس از آنکه سردارانش بر سر قدرت به جان هم افتادند و از خشونت و وحشیگری هیچ کم نگذاشتند، به رغم تمام تلاشش، و به‌رغم آنکه کوروش را به نوعی الگوی خود می‌دانست، نتوانست به آنچه کوروش به آن دست یافته بود، دست یابد. سردار مقدونی، علی‌رغم آنکه به خانواده داریوش و ارزش‌های اعتقادی ایرانیان احترام می‌گذاشت، در قیاس با کوروش، به دلیل کم و کاستی‌هایی که داشت، خیلی زود از رسیدن به هدفش بازماند؛ کوروش در روزگار خود تنها پادشاهی بود که بلندپروازی، غرور،

شکوه و تواضع و فروتنی را در وجود خود با هم آشتی داد، و تنها چنین پادشاهی می‌تواند جملاتی از این دست بگوید:

من کوروش هشتم که به ایرانیان شاهنشاهی بخشید  
با من مشاجره مکن  
بگانه چیزی که هنوز برای من باقی مانده است  
یک مشت خاک است  
که پیکر مرا پوشانده است.<sup>۱</sup>

سپهر ستی  
بهمن ۱۳۹۱

۱. زرار ایسرائیل، کودوش بزنگه، ترجمه زنده‌باد مرتضی لاقب‌فر، انتشارات ققنوس، چاپ دوازدهم، ۱۳۹۱، ص ۲۸۲.